

ردّیه‌ای بر تفسیر و تأویل بهاییان از مشروطیت

○ مقدمه و تعلیقات: محمدحسن رجیبی*

۲۹۳

تاریخ بابت و بهائیت، آکنده از دروغ‌پردازی، تحریف و اتهامات ناروا به اسلام و مسلمانان است. در تعالیم و متون اصلی بهائیت، سلطنت «موهبت رب عزت است» که به شهریاران کامل و پادشاهان عادل که باید «عدل مجسم و عقل مشخص و فضل مجرد باشند» عطا شده است.^۱ بهاییان، شیعیان را متهم می‌کنند که چون در قرون اخیر، آنان «اطاعت پادشاهان را واجب ندانستند و دولت را دولت جائزه شمردند و اکابر مُلک^۲ را «ظلمه» نامیدند، ارکان مملکت متضضع^۳ شد و قوّت دولت روی به ضعف نهاد و ثروت رعیت کم و فقر و پریشانی اهالی قوّت گرفت...»^۴ در بی‌پایگی این سخن همین قدر باید گفت که:

۱. آیا روابط و مناسبات ظالمانه میان دولت و ملت در ادوار گذشته، بویژه دوره قاجار که مردم، «رعیت» و «برده» حکومت محسوب شده، کمترین حقوقی نداشتند و به اندک بهانه‌ای از سرهای ایشان مناره می‌ساختند و یا نابینایشان می‌کردند و مالیاتهای سنگین از رعایا و پیشه‌وران می‌گرفتند و آنها را یا به روز سیاه می‌نشانند و یا مجبور به ترک موطن و سرزمین خود و اشتغال به کارگری و فعلگی در کشورهای هم‌جوار می‌کردند و...، از طرفی ایجاد حرمسراها و اسباب خوش‌گذرانی شاه و شاهزادگان و اختصاص حقوقهای گزاف به آن وجودهای عاطل و بی‌ثمر و صدها نمونه دیگر، نشانه عادلانه بودن حکومت است یا ظالمانه بودن آن، و آیا از علما - همان رهبر مذهبی مردم - باید انتظار داشت که چشم بر آن امور و مناسبات غیرانسانی و غیراسلامی فروبندند و بر آنها صحنه بگذارند؟

۲. آیا ضعف دولت و فقر ملت، در نتیجه امور فوق و نیز گشودن دست قدرتهای استعمارگر

خارجی در سرنوشت سیاسی و اقتصادی کشور نیست؟ قراردادهای ننگین گلستان، ترکمنچای، روتر، تنباکو، داری و... که به قیمت از دست رفتن بخشهایی از کشور و نابودی استقلال سیاسی و اقتصادی کشور انجامید، آیا در نتیجه غفلت، بی‌عملی و دست‌نشانده‌گی شاهان و دربار فاسد قاجار نبود؟ آیا مخالفت عالمانی چون «حاج ملاعلی کنی» با قرارداد روتر و نیز «میرزا حسن شیرازی» با قرارداد تنباکو، موجب نجات کشور از اسارت بیشتر سیاسی - اقتصادی نگردید؟

بهاییان در جریان جنبش مشروطه با اعلام بی‌طرفی و عدم ورود به منازعات سیاسی و تلاش برای حفظ وضع موجود کشور، به مقابله و مخالفت با آن و تبلیغ به سود استبداد قاجار پرداختند؛ چنان که عبدالبهاء در یکی از «الواح» خود که در زمان استبداد صغیر صادر شد، محمدعلی شاه را «سلطان عادل» دانسته، ضمن دعوت بهاییان به اطاعت، مشروطه‌طلبان را «نوهوسان» نامیده است.^۵ با چنین سابقه و کارنامه‌ای، بهاییان، متناسب با شرایط و اوضاع سیاسی کشور، در صدد موج‌سواری برآمدند و با دروغ‌پردازی و جعل اسناد، کوشیده‌اند تا خود را همگام با جنبش مشروطه نشان داده، نقش مؤثر و انکارناپذیر خویش را در پیروزی و استمرار آن بنمایانند. آنچه که بر دعوی آنان، به ظاهر صحه می‌گذارد، اتهامات مخالفان مشروطه بود که مشروطه‌خواهان را با عناوین و انگه‌های گوناگون از جمله «دهری»، «طبیعی»، «اباحی» و «مزدکی مذهب» و نیز «بابی»، «ازلی» و «بهایی» متهم می‌کردند. وجه مشترک این انتساب و اتهامات، «لیبرالیسم» و «سکولاریسم» موجود در میان مشروطه‌خواهان غیرمذهبی بود؛ اگرچه در میان برخی از چهره‌ها و فعالان مشروطه نیز عناصری بهایی و یا ازلی دیده می‌شدند.^۶ به هر روی این عوامل سبب گردید تا بهاییان به تاریخ‌سازی برای خود پرداخته، رویدادهای سیاسی معاصر، از جمله جنبش مشروطه را به گونه‌ای تبیین و تفسیر کنند که گویی نقش مؤثر پنهان و آشکاری در هدایت فکری و عملی آن داشته‌اند. مقالات دانشنامه ایرانیکاه از همین منظر و به قلم برخی چهره‌های برجسته بهایی به نگارش درآمده که بعضی از آنها به فارسی نیز ترجمه شده است.^۷

مقاله حاضر، نوشته‌ای است از مؤلفی ناشناخته که بیش از یک صد سال پیش در روزنامه جهاد اکبر (سال اول، شماره ۱۹ و ۲۱، مورخ ۲ جمادی‌الثانی و ۱۶ جمادی‌الثانی ۱۳۲۵ق) اصفهان و زیر نظر حاج آقا نورالله اصفهانی، چاپ و منتشر شده است.

نویسنده در دو شماره این روزنامه کوشیده تا به نوشته‌هایی (الواح) که به نام بهاییان در آن ایام (مشروطه اول) منتشر می‌شد پاسخ گوید و تفاوت تفسیر و برداشت بهاییان از مشروطه و آنچه را که مورد نظر علما و مردم بوده - که آن را مبتنی بر احکام مسلم شرعی می‌دانستند - بیان دارد. او در اصالت این نوشته‌ها تردید دارد و آن را محتملاً منسوب به مخالفان مشروطه می‌داند که بدین وسیله می‌کوشند تا مخالفان مشروطه‌خواه را غیرمسلمان قلمداد نمایند و از چشم و منظر مردم بیندازند و مشروطیت را فاقد مشروعیت بدانند. نویسنده با فرض آنکه این نوشته‌ها متعلق به بهاییان است،

رَدیه‌ای بر تفسیر و تأویل بهایان از مشروطیت

می‌کوشد تا وجوه اشتراک میان بهائیت و تلقی لیبرالیستی و سکولاریستی آنها از مشروطه را تبیین کرده، دلایل حمایت ایشان از مشروطه مورد نظرشان را بیان کند.

دسایس مستبدین

نوشتجات موسوم به «الواح» از طرف رؤسای سلسله ظالمةً ظلمانیةً بایبه [را] به نام بعضی وطن‌پرستان و خیرخواهان ملت ترتیب داده‌اند که وانمود کنند به مردم که العیاذ بالله این اساس مشروع^۸ موافق میل این طایفه است و حال آنکه مراتب دیانت و اسلامیت آن اشخاص^۹ بر تمام افراد ملت و آحاد رعیت آشکارا و هویدا است و آن الواح هرگاه از قلم خود رؤسای بایبه نگاشته شده در این صورت اذیت و افساد این طایفه، نیکو معلوم گردد که اینان که همیشه داد «محبت نوع» و فریاد «وطن دوستی» می‌زدند، تمام دروغ و خدعه بوده زیرا در این موقع که ملت ایرانیه از روی حمیت^{۱۰} اسلامیت و هواداری شریعت، در مقام نشر تمدن و عدالت برآمده‌اند باز این مفسدین شیاد و بی‌خبران از عالم عدل و داد و این مُسُوخات^{۱۱} که از عالم انسانیت، جلدی^{۱۲} رفیق بیشتر ندارند، سبب اشتباه‌کاری و بدنامی برمی‌آیند.

۲۹۵

یکی از امراض مزمنهٔ مُسْرِیه کثیفه که در مملکت ما پیدا شده، این طایفه‌اند که [از] شصت سال قبل تاکنون از یک طرف جوهر دیانت و فطرت اصلیهٔ اسلامیت را از رسوخ و نفوذ باز می‌دارند و یک یک مردم عوام را در خفایا و زوایا به دست آورده به القای شبهات و سخنان سفسطه‌آمیز - یعنی مطالب غیرواقعی که به صورت واقع جلوه می‌دهند - عقاید را فاسد و بازار اُخوتِ اسلامی را کاسد می‌نمایند. به این افتراق کلمه و اختلاف عقیده، هیئت اجتماعیهٔ ملت اسلامی را به تفرقه و اختلاف و راه جهل و اعتساف^{۱۳} می‌کشاند و با اینکه در عنوان دعوت، محبت نوعیه و ترقی را پیشنهاد می‌کنند، بعد از آنکه شخصی را به حوزهٔ خود وارد کردند، چنان دشمنی مسلمانان را نشان می‌دهند که خون و مال مسلمین را مباح و شربت صبح خویش به حساب می‌آورند. فویلٌ لِلَّذینَ یکتبُونَ الْکتابَ بایدیهم ثُمَّ یقولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ.^{۱۴} وای این بر ناکسان و اُف بر این خودسران که شهوت‌رانی و هواپرستی و عقاید طبیعی مآبی^{۱۵} را لباس دیانت می‌پوشاند. هر که کتابها و نوشتجات اولین و آخرین آنها را مشاهده کند، می‌بیند که اساس خیالات و پایهٔ عقایدشان این است که از عبودیت خالق متعال و تحمل تکالیف و سلوک مسلک انسانیت و کار بستن مناسک دیانت، رهایی یافتن می‌طلبند و این مطلب را «آزادی» می‌نامند و «حریت» می‌خوانند و حال آنکه چنین لابلالی‌گری و شانه خالی کردن از تکالیف، و نفی و انکار روحانیت و معجزات و سایر امور که مافوق حس است، مذهب طبیعی و اباحیه و مزدکیه^{۱۶} است که هر وقت در عالم به لباسی بیرون آمدند و محرّمات شرعیّه و قانونیه

را تحلیل کردند و معنی مساوات را تسویه^{۱۷} اموال و ازواج و غیره تصور کرده قدری جولان داشتند و پس از آنکه حقایق عقایدشان بر مردم روشن می‌شد به حکم طبابت مُلکی و حفظ نوامیس الهی آنها را نابود کردند و از صفحه روزگار برانداختند؛ چنان‌که از تاریخ مزدک به دست می‌آید. و شک نیست که این طایفه، شعبه‌ای از همان مذهب طبیعی و اباحی است و بنده نگارنده، ملتزم است که از عبارات رؤسای خود این طایفه ثابت می‌کند که مبدأ و معاد - که دو قائمیه اصلیه دیانت می‌باشد - منکرند و ثمره بعث رسل^{۱۸} و انزال کتب را نظم عالم و سیاست بنی آدم می‌دانند و چون خودشان از عوالم ملکوت و قوای روحانیه و ارواح مجرد بی‌خبرند، تمام مراتب اعجاز و قدرت و باطنیت انبیاء و اولیا را انکار می‌کنند و می‌گویند که العیاذ بالله انبیا مثل ما مردمان رسمی بودند و می‌خواستند نامی [در دنیا] بگذارند و نظمی در عالم قرار دهند و این انکار از کمال عجز و فقر و بی‌مایگی آنهاست که چون می‌خواهند بگویند که ما هم در رتبه انبیا و اولیا هستیم و ندارند، آن نشانیها و آیاتی که از سفرای الهی ظاهر می‌شد.

لابد می‌گویند آنها هم مثل ما فقیر و عاجز بودند و حال آنکه هر کس اندکی در عالم دیانت و مراقبت^{۱۹} در عبادات الهیه سیر کرده باشد و یا اقلًا با مسلمانان متدینین معاشرت کامل کرده باشد می‌داند که علاوه بر صدق معجزات انبیاء و خوارق عادات در افراد مسلمین و اشخاص متقین در دین اسلام، کسانی هستند که الآن هم آثار روحانیت و قوای جبروتی و علامات صفای نفس و نشانیهای ارتباط و قُرب به عوالم قدس در آنها ظاهر و هوداست و چون غالب، استبعاد^{۲۰} می‌کنند، ادعا نمی‌کنم که امروز می‌توانم در میانه مسلمین اشخاصی پیدا کنم که خارق عادت کنند و صدق رؤسای ملی خود را بنمایم.

محتاج به این معارضات نیست، همین قدر به اقرار خودشان از اتیان^{۲۱} معجزات و خوارق، عاجزند و از این سبب از انبیاء حَقّه هم سلب می‌کنند و افسانه می‌پندارند. این مردمان عاجز و بوزینه صفتان احمق ادعای الوهیت و دعوی مهمیّت^{۲۲} هم می‌کنند و «انا انا»^{۲۳} بی‌بسیار می‌زنند. در مقام ادعا می‌گویند که حقیقت، ظاهر و شرق و غرب را می‌گیرد و در مقام عمل میرزا حسینعلی بهاء[الله]^{۲۴} به حضور شاه شهید^{۲۵} انارالله برهانه، عریضه تظلم آمیز عرض می‌کند و چه قدرها التماس و درخواست می‌کند که ما را مثل یهود بگذارند در مملکت خود متوطن باشیم و در مذهب آزاد.

کسی که دعوی ظهور کلیه می‌کند و شرق و غرب را محل سطوح نور خود می‌داند، درخواست یک آزادی - که قابل ملت دو هزار سال قبل است - می‌کند.

اگر شما می‌خواهید که عدالت و مساوات در تمام زمین جاری کنید و چنین ثبات و استقامت دارید، این عجز و الحاح^{۲۶} چرا فقط به جهت ریختن خون حُمَقَا^{۲۷} و تلف نفوس مستضعفه، الواح نمی‌نویسید و مردم بیچاره را معرض تیر بلا می‌نمایید و خودش در مملکت عثمانی تقیه می‌کند و

اظهار صلاح می‌نماید؟ نمی‌گویم تقیه خوب نیست ولیکن تقیه برای تابعین و امت است. کسی که می‌گوید من ظهور حقم و باید ظهور خود را به عالم تبلیغ کنم و در مقام نشر عقاید و اتمام حجت است، تقیه نمی‌کند و استوار بدون اینکه خود را منکر شود می‌ایستد. و میرزا حسینعلی و عباس افندی^{۲۸} [که] هر دو ادعای ظهور می‌کنند، هیچ‌کدام زیربار تبعیت و رعیت بودن نیستند که تقیه کنند. حجت خدا در وقت ظهور اگر تقیه کند چگونه تبلیغ می‌کند و خود را برعالمیان ظاهر می‌دارد؟ در سوراخ و جای مخفی خود را محفوظ نمی‌دارد و مردم را در معرض خطر اندازد و بالجمله خدعه و فریب و دروغ‌گویی آنها بسیار آشکار است.

شرح اینکه مطلقاً مبنای پیشرفت سخن اینها و جلوه چند روزی، فقط دروغ و ناراستی است. اینکه مدتها بود که به مردم قلمداد می‌نمود که در ینگه دنیا^{۲۹} تبلیغ کرده‌ایم و یک مملکت آنجا را به دین خود آورده‌ایم و عکسها نشان می‌دادند و سخنها در مباهات می‌راندند و چون مطلب افشا شد و تحقیق به عمل آمد، معلوم شد که از اهالی ینگه دنیا یک نفر هم قبول دیانت آنها را نکرده و به این لو^{۳۰} ملو^{۳۰} نشده‌اند و شخص مبلغی که در آنجا داشته‌اند گاهی عکسی از اجتماعات آنجا برمی‌داشته و به ایران فرستاده می‌گفتند که این عکس «احباب»^{۳۱} است و نیز مستر شولیر نامی از کشیشان ینگه دنیا در رشت مشغول تبلیغ دین پرستان بوده. روزی با بعضی از این شیادان ملاقات می‌کند و قدری صحبت کرده می‌گذرد.

روزی چند بعد، مستر شولیر با چند نفر دیگر از این متقلبان ملاقات می‌نماید. آنها می‌گویند در این شهر خیلی از فرنگیان هم قبول این دین ما را کرده‌اند از جمله مستر شولیر نامی است که به این آیین متدین شده است. مستر شولیر تعجب می‌کند که من خودم شولیر هستم و به کل به این دین رغبت نکرده‌ام. پس مَهر خود را که تازه به فارسی ساخته بود و در انگشت داشت به کاغذی زده به دست آن دروغ‌پردازان می‌دهد و می‌گوید من مستر شولیر هستم و مسیحی متعصب هستم. باز [بهاییان] حیا نمی‌کنند و هیچ‌گاه از دروغ دست نمی‌کشند زیرا که مایه دیگر ندارند.

همه شنیده‌اید که اینان مردمان بزرگ و علمای نامی را به خود نسبت می‌دهند و صریحاً می‌گویند از ماست و حال آنکه کذب محض و فریب صرف بودن آن بر هر مستضعفی مخفی نیست. غرض اینکه حالت رذالت و مفسدی و اذیت این سلسله نسبت به ملت اسلامیة نیکو واضح است. مثلاً در این دور زمان که تمام ملل اجنبیه از اسلام چون یهود و نصاری و زردشتیان با این مشروع مقدس^{۳۲} همراهی می‌کنند، این مردمان از انسانیت دور و از بشریت مهجور در مقام افساد و فتنه و اشتباه‌کاری برمی‌آیند.

بر همه افراد ملت واضح است که این امناء خیرخواهان و وطن که عباس افندی یا غیره خطاب به او لوحی گفته و از خود به حساب آورده تا آن وطن‌دوست را در چشم ملت بدنام کند و در

اساس مشروطیت رخنه کند، آن وطن پرست ده درجه نسبت به عباس افندی فاصله دارد و به صد واسطه عباس افندی نمی تواند مدارج^{۳۳} ایشان را ادراک کند.

اجمالاً این دلیل معروف که این طایفه دارند و اشتها می نمایند عرضه داشته جواب سهل المؤمنة^{۳۴} به عرض می رسانم. می گویند دلیل بر صدق سفرای الهی و ظهورات غیبی فقط آیات و نوشتجاتی است که به وحی نازل می شود که سایر مردم از آوردن مثل آن عاجز باشند. اینکه از همه کسانی که اندک از عالم نگارش اطلاعی دارند می پرسیم که آیا می توان جداً گفت که امروز عباس افندی یا صحیح ازل^{۳۵} از همه منشیان و محرران عالم بهتر چیز می نویسند و مردم از اینان مثل او عاجزند؟ حاجی محمد کریم [خان]^{۳۶} گفته است: «جانم، عبارات غلط از آدم بی سواد معجز نیست، حدّ اوست که غلط بگوید.» و نگارنده تاکنون اشخاصی را به رأی العین مشاهده کرده ام که در کمال سرعت، این گونه نگارشات و آیات که اینان می آورند نوشته و به مراتب از نوشتجات میرزا حسینعلی و عباس افندی، اعلی^{۳۷} بوده و مطلب هم داشته و نوشتجات این مدعیان هیچ مغز و مطلب ندارد، فقط عبارات مکرره و سخنان محدود است که متصل می گوید: کجایید؟ بیایید ایمان آورید، شمس حقیقت طالع و آفتاب عالمتاب ساطع [را] بشتابید بشناسید. از این قبیل کلمات و هیچ مطلب ندارد. که خیلی خوب، اگر ایمان آوردیم چه کنیم و چه خدمت کار بندیم و برای سلوک سالک انسانیت و عروج معارج بشریت به چه قواعد و مناسک متمسک شویم؟ حقیقتاً در تمام این کرورها عبارات که به این رؤسا نسبت می دهند دو جمله که یک معنای صحیح فایده بدهد ندارد و در این مقام که سخن به طول انجامید هرگاه کسی بگوید که الواح معروفه به نام بعضی خیر خواهان، جعلی بوده و از قلم رؤسای این طایفه نیست عرض می کنم که علاوه بر اینکه ابطال همان نادانیهها به نفسه مطلبی لازم است در این ایام عباراتی در السنه آنها دایر است که فساد آن عبارات، کمتر از آن الواح مجعوله نیست.^{۳۸}

و از جمله استدلال آنها این است که نفوذ کلمه در پیشرفت امر دلالت می کند که صاحب کلمه و امر، حق است. علاوه بر اینکه امرشان پیش نرفته و نفوذی نکرده، این دلیل، کلید^{۳۹} است و از برای حجت، کافی نیست. و اگر بنا باشد که فقط مطالب حقه و امور الهیه نفوذ کند و اباطیل و اکاذیب جلوه نداشته باشند باید آنچه در روی زمین از ادیان و قوانین و سیاسات جاریه و رسوم متداوله - اعم از اینکه واقعیت داشته باشد یا باطل و بی اصل باشد - اقرار کنیم که حق است و بت پرستی و شرک و رسوم جاهلیت تمام صحیح بوده باشد و التزام به این مطلب خلاف عقل و ضرورت تمام دنیا می باشد. هر که گوید جمله حق است زاحمقی است. و در عباراتی از تبلیغ اینان دیدم این شعر را استشهاد کرده:

چون انالحق گفت و شیخ از پیش برد پس گلوی جمله مردان را فشرده^{۴۰}

و حال آنکه مضمون این بیت در مقام استدلال نیست بلکه قضیه اتفاقیه است و ملاحظه می‌شود که غالباً مطلب حقه و امور واقعیه در نفوذ و نشر به تأخیر می‌افتد و پس از بسیاری مصادمات و مقاومات با جنود^{۴۱} و ظلمت انتشار می‌یابد. از این رو که پرورش یافتگان در عالم جسمانی و طبیعت، لیاقت حق صرف و قابلیت واقع محض را ندارند و همیشه مأمورین حق و مبعوثین عالم امر، دچار زحمات و گرفتار تصادم اشقیاء^{۴۲} و منکرین می‌گردند و مطالب ناحق و القائنات شهوت‌آمیز بزودی مقبول عامه می‌شود، از این جهت که با خیال پست شهوت‌پرستان و عادات رذیله‌خواهان موافقت دارد. و عمدۀ جلوه‌ دو، سه روزه این طایفه به همین سبب بود؛ مثلاً شخص تنبل شهوتران که بدو می‌گفتند تو را تکلیفی جز قبول امر نیست و او را از تمام تکالیف دیانت و عهدهای سلوک راه حق معاف می‌دارند، آن هواپرست می‌بیند که با وجود موافقت با هوا، متدین به حساب می‌آید و متقی شمرده می‌شود، به رفاه قبول می‌کرد.

شخصی از این مستضعفین که گوساله‌پرست شده اولوهیت میرزا حسینعلی را پذیرفته بود [و] مباحثات می‌کرد که پس از پنجاه سال طغیان و عصیان که هنوز مداوم هستم درباره‌ من لوحی آمده که تو مقرب درگاه هستی. گفتم: آیا کسی که حق است چاپلوسی و تملق می‌کند و با هوای اشخاص موافقت می‌نماید؟ بلکه باید منع کند و امر به توبه و بازگشت فرماید زیرا که مبعوث من عندالله به رفع هواها و ترک خودخواهی مأمور است و این صفت مداهنه^{۴۳} که با هر کس موافق هوای او چیزی گوید، رفتار ندیمان و مردمانی است که برای تحصیل نان و آش، خود را در معرض سخریه^{۴۴} ارباب دنیا قرار می‌دهند که هرگاه ربّ مال و صاحب منالی بگوید من عادت این است که شبها به فلان مقدار مسکر^{۴۵} اکتفا می‌کنم، آن چاپلوس مداهن می‌گوید: بلی بلی، این بسیار عادت خوبی است و فایده‌مند می‌باشد. ولی انسان درست‌غیور به کمال جرئت و جد می‌فرماید: از این عادت پرهیز باید و به هیچ وجه به تملق لب نمی‌گشاید.

غرض اینکه این پیشرفت که به گمان خود ادعا می‌کنند از این است که چون مطالبشان با هوای مردم عیاش موافق است به سهولت می‌پذیرند و عاقبت هم آن باورکنندگان هرگاه توفیق تدین و فطرت اصلیه داشته باشند به اسلام برمی‌گردند و هرگاه ظلمانیت، قلب آنها را تاریک کرده باشد طبیعی و بی‌دین می‌شوند، زیرا که حقایق دینیه - که: اسباب ثبات در دین است - ندارند. دلیل دیگر که اقامه می‌کنند این است که اشخاصی در این راه جان دادند و از خانمان گذشتند. جواب این سخن را شیخ‌الاسلام قفقاز خوب نوشته که فدا کردن جان، دلیلی نیست زیرا که بسیاری از حمقا و مستضعفین در روی زمین جان خود را فدای بُت می‌کنند و جوانان و اولاد خویش را در راه بُت بزرگ تقدیم می‌نمایند و مکرر در خطا و غیره، اشخاصی خود را زیر عَراده‌ای که بُت بر آن است انداخته، جان می‌بازند و بدین سبب خود را مستحق بهشت می‌شمارند و از امثال این بسیار

است که در راه‌های باطل و امور بی‌حاصل جانبازی شده و هزاران خون ریخته گشته و استدلال به اینکه اشخاصی جان دادند، کافی نیست، زیرا لازم می‌آید بت‌پرستی و اباطیل دیگر صحیح باشد. بلکه بسی اوقات مردمانی در راه هواپرستی و عشق‌بازی و غیره جان‌نثار می‌کنند و هیچ دلالت بر حقیقت ندارد. و این سخن شیخ‌الاسلام بسیار صحیح است و هیچ جواب ندارد.

میرزا ابوالفضل گلپایگانی^{۴۶} دست و پای زیادی کرده و یک ثلث کتاب خود را در مقام این جواب برآمده و نتوانسته بر این کلام متقن خدشه کند. به هر جهت سخنان این طایفه فقط عوام‌فریب و سفسطه است و چون مطالبشان مبنی بر توحید و خداشناسی و روحانیت نیست، اخلاق و ملکات ردیه دارند و ایذا^{۴۷}ی مسلمین را امری لازم می‌شمارند.

در ایامی که در راه رشت این طایفه مباشر راه بودند، هر که از راه رشت عبور کرد، دانست که اینان با مسلمانان چه تعدیات و ظلمها کردند. شنیدم هرگاه کسی در منزلی نماز می‌کرد و می‌فهمیدند، از این نمازگزار به جهت منزل و نرخ اجناس، پول گزاف می‌گرفتند و هر قسم اذیت که می‌توانستند مضایقه نمی‌کردند.

در سخافت عقیده و سوءاخلاق اینان سخن بسیار داریم. در این مقام به همین اندازه اکتفا رفت و غرض این بود که در این موقع که ملت ایرانیه هر طبقه در وطن‌پرستی و تمدن به نحوی مستظهر^{۴۸} گشتند، این خائنان ملی و دشمنان وطنی وقاحت و شناعة اعمال خود را اظهار داشتند و سخنان فسادانگیز و مطالب خطرآمیز منتشر کردند. اولئک کالانعام بل هم اضل^{۴۹}.

پانوشتها

* محقق و پژوهشگر

- ۱- افندی، عباس (عبدالبهاء)، رساله سیاسیة، ص ۱۱.
- ۲- اکابر ملک: بزرگان کشور.
- ۳- تباه گردیده.
- ۴- گلپایگانی، ابوالفضل، مجموعه رسایل، صص ۶۲ - ۶۰.
- ۵- به نقل از کتاب کشف‌الحیل و مقدمه رساله سیاسیة.
- ۶- به عنوان نمونه می‌توان از حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی، مؤلف حیات یحیی نام برد.
- ۷- از جمله ترجمه مقاله مفصل «انقلاب مشروطیت ایران» از آن دانشنامه است که به صورت کتابی مستقل توسط انتشارات امیرکبیر در سال ۱۳۸۴ چاپ و منتشر شده است.
- ۸- منظور، نظام مشروطیت است.
- ۹- منظور، رهبران و اشخاص مؤثر و سرشناس مشروطه‌خواه است.
- ۱۰- مردانگی، غیرت.
- ۱۱- جایزکنندگان.

ردیه‌ای بر تفسیر و تأویل بهاییان از مشروطیت

- ۱۲- جلد: چالاک، زرنگ. در اینجا به معنای تعداد معدود و اندک است.
- ۱۳- بیراه رفتن.
- ۱۴- بقره، ۷۹: پس وای بر آنهایی که کتاب را خود به دست می‌نویسند [و تا سودی اندک برند] می‌گویند که از جانب خدا نازل شده. در اصل: ... و یقولون هو من عندالله و ما هو من عندالله.
- ۱۵- طبیعی مآب یا طبیعی مذهب: کسی که براین باور باشد حوادث جهان منسوب به طبیعت بوده و نیرویی مافوق طبیعت نیست.
- ۱۶- طبیعی، اباحیه و مزدکیه، از اصطلاحات کلامی قدیم در معرفی مادی‌گرایان.
- ۱۷- مساوی کردن.
- ۱۸- بعث رسل: برانگیختن پیامبران.
- ۱۹- توجه به خداوند و دوری نفس از زشتیها، در اصل: مراغبث.
- ۲۰- دوری گزیدن.
- ۲۱- آوردن.
- ۲۲- ایمن‌کنندگی از ترس.
- ۲۳- انا انا: من من، منیت.
- ۲۴- بنیانگذار مسلک بهایی.
- ۲۵- منظور ناصرالدین شاه قاجار است.
- ۲۶- اصرار کردن.
- ۲۷- جمع احمق.
- ۲۸- از رهبران بهایی و جانشین میرزا حسینعلی بهاءالله.
- ۲۹- ینگه دنیا: قاره آمریکا. در اصل: ینگ دنیا.
- ۳۰- آلودگی.
- ۳۱- جمع حبیب: دوستان، یاران.
- ۳۲- منظور نظام مشروطه است.
- ۳۳- در اصل: مدارک.
- ۳۴- سهل المؤمنة: کم‌هزینه.
- ۳۵- منظور میرزا یحیی صبح ازل، رهبر فرقه ازلی - از شعب بابیت - است.
- ۳۶- رهبر فرقه شیخیه.
- ۳۷- برتر.
- ۳۸- [روزنامه] جهاد اکبر، س ۱، ش ۱۹، مورخ ۲ جمادی‌الثانی، ۱۳۲۵ق، صص ۵ - ۲.
- ۳۹- سست.
- ۴۰- اصل شعر چنین است:
چون انالحق گفت شیخ و پیش برد / پس گلوی جمله کوران را فشرده (مثنوی نیکلسون، ج ۶، ص ۳۹۲).
- ۴۱- جمع جند: سپاه‌ها.
- ۴۲- جمع شقی: بدبختها.
- ۴۳- دورویی.
- ۴۴- مسخره.
- ۴۵- شراب مستی‌آور.
- ۴۶- از نویسندگان و مبلغان بهایی.
- ۴۷- ایذا: آزار.
- ۴۸- پشت‌گرم.
- ۴۹- انعام، ۱۷۹: اینان همانند چارپایانند، حتی گمراه‌تر از آنهایند.